

نگاهی به مجموعه شعر «تراژدی» اثر مریم سلطانی

سطحی‌نگاری در نظم تلخ

| وارش گیلانی

چهارپاره‌های مجموعه «تراژدی»، دارای تعبیر نو و تازه و برخودار از فضای مدرن است. در واقع تعبیر و فضای این شعر آن را به زبانی امروزی رسانده است و شاعر را در رساندن شعرش به ساختاری منسجم نیز یاری کرده است. واقعیت این است که در شعر هر گاه یک کارکرد درست عمل کند، معمولا به صورت طبیعی، دیگر کارکردها نیز درست عمل خواهند کرد؛ یعنی مثلا وقتی شاعر شعرش را در فضایی قرار می‌دهد که تکراری نیست و به خراسته از تجربه شخصی او است، زبان نیز به کمک شعرش می‌آید؛ یعنی وقتی شاعر «ایمان خود را با آمدن او در بیرون می‌کند و این‌گول خوردن از شیطان را عین زندگی می‌داند، اگر چه زندگی پیش از این سدی شده بوده برای رسیدن شاعر به دریا و نرسیدن ماهی به رویای اقیانوس و...» در واقع شاعر از زبان و تضادی که در زبان ایجاد می‌کند، از این سد و از این ماهی و از این شیطان و... که همگی در واقع عکس معنای خود را داشته و آن را اجرا می‌کنند و... به سلامت می‌گذرد و اینجااست که شاعر با تضادآفرینی معنا در زبان و زبان در معنا، خود را در رساندن توأمان فرم و محتوا دخالت می‌دهد تا محتوا نیز عبق و گسترزا بگیرد. یعنی گاه اینگونه است که شعر از سطح به اوج و عمق می‌رسد:

«ایمانم از در می‌رود وقتی که می‌آبی شیطان مرا بازیچه خود می‌کند گاهی سد زد به رویم زندگی، جاماندم از دریا رویای اقیانوس را پس زد غم ماهی بر می‌زدی در آسمان من، ولی حالا بر انزوای یک قفس، تنها گرفتارم بی‌تو اسیر درد تکرارم، ولی هر شب رویای آزادی خود را زیر سر دارم حال مرا پروانه‌ای در باد می‌فهمد بیدم که توفان بر سرم دست نوازش زد موجم که قلب صخره از اشکم ترم برداشت سرریز از خود مثل یک تنهایی ممتد هر چند می‌دانم که تاوان دارد آیین بازی با اینکه در دنیام جاجوش کرده تنهایی ای آرزوی رفته بر باد و محال من! ایمانم از در می‌رود وقتی که می‌آیی» اگرچه بند آخر توانایی همگامی با بندهای دیگر را ندارد، اگر نه این شعر یکی از بهترین شعرهای امروز می‌شد.

همین بند آخر ارتباطی با هم ندارند. یعنی همین یگانه نشدن مصراع‌ها و کلمات و اجزا می‌تواند همه چیز را در شعر بر هم بزند و بر باد دهد، بدون تفاوت و نوگرایی نیز خود را در هارمونی و انسجام و وحدت نشان می‌دهد، نه در پراکندگی و آشفتگی. سطحی‌نگری و سطحی‌نگاری در رگ و پی و تار و پود این مجموعه نفوذ کرده است؛ آنچنان که به ندرت بتوان ۳-۲ شعر خوب از میان چهارپاره‌های این دفتر پیدا کرد. یعنی تقریبا ۹۵ درصد شعرهای دفتر «تراژدی» مریم سلطانی در این حد و در این‌مایه و تا این اندازه است که به صورت موزون بگوید: «برای درمان دردهایم اشکی نمانده جز چشم سرخ و هم‌صحبتی دیوار. من یک پرهام در چنگال گرگ، وقتی که نیستی (در مقام چوپان و سگ گله!) من زنی ناشادم که غم در تار و پودش رخنه کرده، وقتی که شه‌رزاد رویاهایش که ستون آرزوهایش مردی بود، دیگر نیست و...».

«دیگر برای التیام دردهایم اشکی نمانده در دو چشم سرخ و تیدار از روز تلخی که عزیزی رفته از دست هم‌صحبتم شد سایه‌ای بر روی دیوار دستان گرم‌ت هستی و سرمایه‌ام بود حال که رفتی مالک فقری بزرگم چوپان کجا رفتی؟ سگ گله چرا نیست؟! یک بره بیچاره در چنگال گرگم من بعد غُرم، روز یسرا را ندیدم سختی، پل آسانی دنیای من بود مردی ستون آرزویم را فروریخت او که خودش شهزاده رویای من بود هم یک نفر بودم و هم دیگر نبودم در زیر سقف گنبد سبز و کیودش من آن زنی هستم که با یک قلب ناشاد غم رخنه کرد در تمام تار و پودش» البته گاهی وزن و آهنگ و فرم و زبان شعر ممکن است یک محتوای معمولی را بلندا و گسترزا و عمق ببخشد، چرا که در شعر و هنر هر چه هست، همین نقشی است که فرم و ساختار و زبان شعر و هنر بر عهده دارد و سبب آفرینش هنری می‌شود؛ چون که در دیگر دیدن و بهتر دیدن پدیده‌ها موثرند و در واقع آفریننده‌اند. بسا این همه، از بین یکی دو سه چهارپاره امروزی و مدرن، یکی شعر «ایمان» است که برخلاف سطحی‌نگری‌ها و سطحی‌نگری‌های

آگاهانه سروده شده‌اند. همچنین افت‌هایی را می‌بینیم از پس شروع درخشان مصراع «زن شدم تا درد را تسکین شوم» که توقع مخاطب را از شاعر بالا می‌برد اما ناگهان در سطح دیگری از کلیشه و تکرار می‌افتد؛ یعنی ناگهان بلندیایی که با همجواری و همراهی مصراع زیر، خود نیز به شعار تبدیل می‌شود:

«دیدهام روشن نشد از دیدهام»

از جمله اشکالات دیگر این‌ دفتر، وجود دردهای سطحی در قالب حرف‌های معمولی است که نه در خود نشانی از پیچیدگی‌های روانکاوانه دارد و نه تضادهایی را در این دنیای پر از تضاد نشان می‌دهد؛ فقط با یک مشت حرف‌های تکراری و بی‌مایه در این حد که «زندگی را با تو ورق زدم اما تو حواسم را پرت کردی و از کلاس عقب ماندم و...» نیز «من تو را می‌خواستم اما تو از رقیب دل بردی و...» که گویی می‌خواهد سر مخاطب ناآگاه و سطحی را گرم کند؛ همین و همین: «زندگی را ورق زدم با تو روی مشق سیاه شب ماندم پرت کردی حواس جمعم را مضامین و محتوای آن است؛ حال در کلاس از همه عقب ماندم من همانم که نقش ایفا کرد با همین خنده‌های اجباری تو همانی که لحظه دیدار گفته بودی فقط مرا داری مثل مجنون کنار من بودی آخرش با رقیب بُر خوردم یک شب از کنج خانه سردم رفتی و از غریبه دل بردی کاش بودی به چشم می‌دیدي اشک من سوی تو روان می‌شد! لای چرخ زمان، دلم کم‌کم با غم و غصه توأمان می‌شد کشته‌ام در خودم جهانم را دار می‌زند زنی مرا در خواب مانده‌ام از همیشه تنهاتر گل یلیفورم در این مرداب»

بند آخر، شاعر می‌آید تالابویی از آن تفاوت و عصیان را نشان دهد که دور شدن بیت اول این‌ بند از بیت دوم، این نقشه‌ را نیز نقش بر آب می‌کنند؛ حتی «کشتن جهانی را در خود» با «دار زدن زن در خواب» در بیت اول

به همین دلیل است که سایر موارد و مسائل و ویژگی‌های شعر نیز در همین راستا شکل گرفته‌اند؛ ضمن این شاعر در ۳ بند از چهارپاره، کلماتی چون غم و خالی و... را تکرار کرده است که نشان از محدودیت دایره واژگانی شاعر دارد؛ حداقل در این شعر.

در چهارپاره دوم با نام «معلق...»، شاعر سعی دارد تضادهای درونی و اجتماعی خود را در مقام یک زن بازگو کند و آن عصیان ازلی را به رخ بکشد. البته او تا چه حد توانسته و می‌تواند چنین کند، باید ببینیم و در این دفتر آن را جست‌وجو کنیم: «زن شدم تا درد را تسکین شوم در نگاهم بغض را پنهان کنم زن شدم تا حسرت پرواز را در وجود یاغی‌ام زندان کنم عشق با اینکه سراسر جاذبه‌ست در هوای او معلق مانده‌ام هم شبیه کودکان بی‌پناه گوشه دنیای ناحق مانده‌ام در تقاطع‌های تاریک مسیر دیدهام روشن نشد از دیدهام

سوژه داغ حوادث می‌شوم خون من می‌افتد آخر گردنش...» منهای کاستی‌ها و بلندی‌ها و ضعف‌ها و قدرت‌های دفتر شعر «تراژدی»، شاخص‌ترین ویژگی و نکته قابل توجه و چشمگیر این دفتر، متفاوت بودن مضامین و مفاهیم و محتوای آن است؛ حال درصد این تفاوت و عصیان چقدر اصالت دارد و حقیقی است، شور و شیدایی و مغز و اندیشه شعرها در هنگام بررسی معلوم می‌کند. یکی از موانع و سدها در مسیر پرش و جهش شاعر، کلیشه‌هاست، در صورتی که مصراع‌هایی چون «زن شدم تا حسرت پرواز را» در شعر بالا وجود دارد، با بیان سست و زبان جامانده از شیوایی در مصراع‌های چون «گوشه دنیای ناحق مانده‌ام» دیده می‌شود؛ مصراع‌هایی که به نظر می‌آید کاملا با بیشتر



سایه‌ات کم می‌شد از روی سرم شانه خالی می‌کند تابوت هم بی‌گمان از زیر پای پیکرم درد تنهایی من را گوش کن نیستی، غم مهربان‌تر می‌شود اشک می‌آید میان خنده‌ام ناگهانم، ناگهان‌تر می‌شود شعرهایم از غزل خالی شده من بر این دیوان غم دل داده‌ام بیت آخر می‌رود بر شاخه‌ام برگ زردی بر زمین افتاده‌ام...»

تعبیر و تشبیهات و دیگر کارکردها و شاخصه‌های شعری دفتر «تراژدی» چندان نو نیست اما تا حدی امروزی است؛ زبان شعر نیز همین گونه است. بی‌شک چون زبان نو نیست و تا حدی با فضای امروز سازگاری و شباهت دارد،

دفتر شعر «تراژدی» سروده مریم سلطانی در ۶۰ صفحه تنظیم شده و شامل ۶ غزل و ۲۰ چهارپاره است.

این کتاب را انتشارات سوره مهر در سال ۱۴۰۱ چاپ و منتشر کرده است.

این مجموعه شعر را مضامین و مفاهیمی تلخ و ناگوار همچون «زن تنها»، «ترس»، «روی سیاه زندگی»، «کاپوس»، «رنج» و نظایر آن در خود گرفته است؛ از این رو نمی‌توان جز دفتر شعر تلخی و ناکامی، نام دیگری بر آن نهاد، مگر اینکه این کلمات در ظاهر کار باشد و باطن، حرف‌های دیگری را در میان گرفته باشد. نخستین شعر دفتر «تراژدی» «تابوت» نام دارد و درباره عزیزی است که از دست رفته و شاعر در سوگ او با تصاویر تاثیرگذار و شاعرانه حزنش را اینگونه به مخاطب منتقل می‌کند: «ساعت تلخ جدایی می‌رسید

نگاهی به مجموعه رباعی و دوبیتی «از پنجره آپارتمان» سروده محمدرضا سلیمی سفتجانی

شاعری با استعداد با رباعیاتی گاه تازه

عشق آمد و با خنده و شادی چسباند

اعلامیه مرگ مرا بر دیوار!»

یعنی آن مفهوم مشهور و حقیقی را که عشق، عاشق را زرد و ناچیز کرده و او را می‌پژمرد و سپس نابود می‌کند، به معنای ذوب در حقیقت عشق یا معشوق، در رباعی بالا به صورت امروزی و مدرن و تازه و ناگفته بیان شده است و یکی از حقایق شعر در این است که شاعر هر چیز را به شکلی دیگر بیان کند؛ شکلی که ترجیحا متعلق به زمان خود و شبیه دوران خود باشد.

البته گاه هم پیش می‌آید که رباعیاتی از این دفتر تازه و مدرن است و نگاه شاعر نیز در آن امروزی است، اما رباعی مد نظر خوب از آب در نمی‌آید؛ مثل رباعی زیر: «در سینه، هزار جور غم ریخته‌ام

هر آنچه که آمد به سرم ریخته‌ام رویای قشنگ عنکبوتان شده‌ام انباری نم‌دار به هم ریخته‌ام»

بیت اول رباعی بالا یک حرف عادی و معمولی است و این مقدمه توانایی یاری رساندن به بیت دوم را ندارد. در شعر، خاصه در شعرهای کوتاه، هر مصراع وظیفه‌ای دارد، زاید و اضافی نیستند که باری به هر جهت تبدیل به مقدمه‌ای سست و ناچیز شوند؛ باید بیت اول – در حین مشارکتی فعال و کارآمد – مقدمه‌ای شایسته و سزآوار برای بیت دوم، خاصه مصراع آخر باشد؛ یعنی مصراعی که نقش کوبندگی دارد و وظیفه‌اش ضربه آخر و موثر در رباعی است، باید ۳ مصراع قبلش آن را در این قدر‌تندی و توانایی کمک کنند، در غیر این صورت طبیعی است اگر مصراع آخر رباعی نتواند کارش را به درستی و خوبی انجام دهد.

در هر حال، دفتر «از پنجره آپارتمان» هم مثل همه دفترهای شعر خالی از فراز و فرود و برجستگی و کاستی نیست. مهم این است که یک مجموعه در کل خواندنی باشد و بیش از حد افت شاعرانگی نداشته بشد.

اما درباره رباعی بالا باید گفت بیت اولش به لحاظ زبانی و بیانی سست است و بیت دوم هم به‌رغم تازگی، شیوایی لازم و رسایی تاثیرگذار را ندارد؛ یعنی تازگی کلامی و نگاه امروزی با کلام شعر جفت و بست نشده است؛ مثلا «رویای قشنگ عنکبوتان» بد نیست اما چندان هم جالب و جالب‌فاده نیست؛ همچنین است «انبارهایی که نم دارند». یعنی یا اینکه مردم این نم‌دار بودن انباری را بیان نمی‌کنند

الف.م. نیساری: مجموعه رباعی و دوبیتی «از پنجره آپارتمان» محمدرضا سلیمی سفتجانی را انتشارات شهرستان ادب در ۱۲۱ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این دفتر ۸۹ رباعی و ۲۲ دوبیتی دارد.

محمدرضا سلیمی سفتجانی متولد ۱۳۶۴ است؛ شاعری که طبعاً شعرهای این دفتر را در سال‌های قبل‌تر از ۴۴ سروده است.

شعرهای این دفتر دارای مضامین عمومی و متنوع است؛ از مضامین و موضوعات و مفاهیم اجتماعی و فردی و عاشقانه گرفته تا مضامین و موضوعات و مفاهیم مذهبی و دینی (ایینی) و شبه‌فلسفی و عرفانی؛ مثلا مضمون و موضوع و مفهوم عرفانی در رباعی زیر تجلی پیدا کرده است:

«از دشت و درخت و سنگ و دریاچه و ماه از کوه و پرنده و گل و سبزه راه از هر چه که هست در جهان می‌شوم؛ لافوه الا بالله»

این رباعی یادآور بعضی رباعی‌های مولانا و دیگر شاعرانی است که عالم را از نبات و جماد و غیره در حال تسبیح و ذکر خداوند می‌دانند. مولانا از زبان اشیا و جمادات و... چنین گفته است:

«ما سمعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم»

سلیمی گاه از این نوع زبان و بیان در رباعیات خود می‌گذرد و می‌رسد مثلا به آن رباعی که صدا و فضا و نگاه امروزی‌اش همراه با اجزای لازم امروزی مثل لنگه‌دمپایی، میل، تقاله چای، ذله شدن و دور و بر یکی شده، تا نوعی از رباعی مدرن امروزی را بسازد. شاعر تنها از ابزار امروزی برای بیان حرفش استفاده نکرده است، بلکه آن را با مهارت و شاعرانگی به تنهایی انسان امروزی در رباعی زیر ربط داده است:

«بر تخت، چرا لنگه دمپایی هست؟! بر میل چرا تقاله چایی هست؟! از شیطنت تک‌تک‌شان ذله شدم دور و بر من چقدر تنهایی هست؟!» حتی شاعر دفتر «از پنجره آپارتمان» در ارتباط با عشق، نگاه و زبان امروز را واثم‌نهد و از سرچشمه‌های ادبیات فارسی راحت و بی‌دست‌وارد شخصی نمی‌نوشد، بلکه او خود از این سرچشمه‌ها فرآورده‌ای دیگر به دست آورده و این گونه می‌سراید:

«من با ضربان قلب خود در پیکار من کشته یک نگاه چمنی بیمار

گاهی نیز تازگی و نوگرایی در شعری از دفتر «از پنجره

آپارتمان» چندان معلوم نیست و مشخص نیست شاعر چه منظوری دارد و می‌خواهد راه به کجا ببرد؛ آیا می‌خواهد نوعی خودشناسی را بیان کند یا اینکه مبنایی دیگر دارد یا دنبال بنایی عرفانی می‌گردد؟! این گونه نگرش تنها به وقت خواندن شعرهایی نظیر شعر زیر به ذهن مخاطب می‌رسد چون که شاخصه و مشخصه‌ای ندارد و از کد و نشانه خالی است و رباعی در خود سرگردان است و لاجرم نامفهوم؛ در عین حالی که ظاهرا بسیاری ساده به نظر می‌آید:

«سرگردانم که دم‌به‌دم می‌پرسم

چون گمشدگان قدم‌قدم می‌پرسم

«من گمشتم؟ ای کسی که گفتمند توام!»

از عکس شناسنامه‌ام می‌پرسم»

بنابراین باید گفت هر نوگرایی نمی‌تواند به معنای نوگرایی باشد.

بعضی رباعیات این دفتر نیز باری به هر جهت گفته شده است؛ یعنی گاهی که انگار شاعر تصویر و تصور و تعبیر بکری به ذهنش رسیده و خواسته آن را هر طور که شده در شعری بگنجاند تا فراموش نشود و از این رو ناگزیر شده در کنار مثلا تعبیر و تصویر زیبا و بکری چون «چرک و چروک بودن روح»، خود را به در و دیوار زده، هر طور شده بی‌تی برای اول و مصراعی هم برای آخرش بترانسد؛ یعنی به جای اینکه تعبیر و تصویر را در خدمت شعری بگیرد، شعری را در خدمت تعبیر و تصویر درآورده است:

«با زندگی و بیش‌وکمش در باران

من مانده‌ام و بار غمش در باران

روحم چقدر چرک و چروک است، امروز باید بروم بشویش در باران»

در کنار رباعی بالا گاه در دفتر «از پنجره آپارتمان» رباعیاتی را می‌بینیم که شاعر مثل رباعی بالا خود را در آن به زور و زحمت نینداخته و به راحتی رباعی خود را سروده است؛ یعنی این شکل‌گیری آسان و راحت را در روند و وقت خوانش شعر می‌توان احساس کرد؛ آنگونه که انگار رباعی، شاعر را از ابتدا تا آخر به آرامی با خود برده است؛ آن‌سان که انگار حتی شاعر را با خود به کمال رسانده است:

«ای جان من و جهان من! تنهایی!

ای همدل و هم‌زبان من! تنهایی!

امشب چه‌قدر حرف برایت دارم

ای دوست مهربان من! تنهایی!»

رباعی بالا اگر چه جلوه‌هایی از نوگرایی و ویژگی زبانی امروزی را در خود ندارد اما برجستگی آن و نیز نوع مضمون و محتوا – که مضمون و محتوایی عمومی است و تقریبا زمان‌بردار نیست – تا حدی رباعی بالا را قابل قبول و زیبا نشان می‌دهد. ضمن اینکه مصراع آخر رباعی بالا، در عین سادگی، عین زبان امروز است؛ نوع بیانی که در میان مردم جاری است و در خود مهربانی و نزدیکی را تداعی می‌کند. و این در حالی است که بعضی رباعیات دفتر «از پنجره آپارتمان» نیز گاه با همه تازگی، هدر رفته و حرام شده‌اند چون که شاعر از تعبایر و تشبیهات و تشخیص شاعرانه، آن گونه که باید ظرفیت و دقیق و منسجم استفاده کند، استفاده نکرده است، مثل رباعی زیر:

«آدم‌ها، بی‌خیال‌های سرمست

آدم‌ها؛ جام‌های درخورد شکست

آدم‌ها؛ چوب‌های گورگد بر سر

در دست اجل جعبه کبریتی هست»

در شعر زیر نیز لزومی نداشت که محمدرضا سلیمی سفتجانی، کاوش و جست‌وجوی خود را تا حد «هر شب تا دم صبح» محدود و ریز و ناچیز کند، می‌توانست این جست‌وجو را درونی و همیشگی نشان دهد، تا برازنده زیبایی مصراع آخرش باشد و رباعی با بیت اول همسازي و همخوانی و یگانگی داشته باشد:

«در عالم هستی و عدم می‌گردم

با هول و ولا... دم‌به‌دم می‌گردم

هر شب، من آرزو به دل تا خود صبح

دنبال کسی که نیستم می‌گردم»

گاهی هم رباعیات جدی با واژه و مصراعی از جدیت و والایی خود می‌کاهد و به فکاهه نزدیک می‌شود؛ منظور مصراع آخر از رباعی زیر است، با تعبیر «خاک بر سری خریدن برای دفتر چه شعر»:

«من مثل درخت‌ها که بی‌بر... هستم

من مثل پرندگان که پرپر... هستم

در کنج کتاب‌خانه عالم

دفتر چه شعر خاک بر سر هستم»

محمدرضا سلیمی سفتجانی باید از استعداد و نوگرایی خود مراقبت کند و هر گونه شلختگی و باری به هر جهت سرودن را از اشعار و رباعیات خود دور کند چون وی شاعری با استعداد و نوگرایی است، زیرا حیف است زیبایی‌هایی را که گاه به گاه و به‌ندرت به دست می‌آیند، شاعری به راحتی از دست بدهد.